

تعامل عرف و هنر

غلامرضا جلالی*

عرف در لغت به معنی امر شناخته شده و پسندیده، از شیوه عمل مردم طی سال‌های متمادی ناشی می‌شود؛ در روان و اندیشه آن‌ها به‌عنوان یک اصل مسلم و معتبر درآمده و اجرای آن را الزام‌آور می‌سازد و به آن مقبولیت می‌دهد. در هر جامعه‌ای، عرف‌های گوناگونی وجود دارد. این عرف‌ها بیشتر در نظام حقوقی و آموزش‌های مذهبی تجسم می‌یابند. جامعه‌شناسان گاهی به قوانین نیز عرف اطلاق می‌کنند و معتقدند که قوانین همان عرف‌هایی هستند که از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند و به‌صورت مقررات قانونی رسمیت پیدا می‌کنند. افرادی که از چنین عرف‌هایی پیروی نکنند، در معرض مجازات قانونی قرار خواهند گرفت. با این حال، این عرف‌ها در جامعه‌شناسی ممکن است طی فرایندی ناخودآگاه و یا با تصویب قانونی در مراکز قانون‌گذاری و یا به صورت عمدی تغییر پیدا کنند.

به‌طور کلی در جامعه‌شناسی، عرف در مفاهیم زیر آمده است:

- ۱- به معنی روابط، موقعیت‌ها^۱ و مقام‌هایی که افراد در جامعه احراز می‌کنند، به نحوی که اراده و خواست فردی تأثیری بر روابط حاکم بین آنان نداشته باشد. مانند موقعیت مرد یا زن و یا وضعیت پدر و فرزند.^۲
- ۲- مجموعه عادات، رسوم^۳ و شیوه‌های رفتاری که در جامعه شیوع داشته و انسان با نظارت عقل آنها را پذیرفته است.^۴

* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، معاون پژوهشی سازمان تبلیغات اسلامی خراسان رضوی



۳- به معنای عرفیات^۵ است. عرفیات، الگوهای عمل فرهنگی و اخلاقی محسوب شده و کارشان دوام بخشیدن به گروه انسانی است. از این رو، عرفیات به صورت معیارهایی عمل می‌کنند که گروه اجتماعی را با قاعده‌مند کردن رفتار افراد انسجام می‌بخشند.^۶

سه تاثیر منفی تعامل عرف با هنر

عرف در همه این معانی می‌تواند به صورت قواعد هنجاری عمل نموده و منجر به تنظیم رفتار اجتماعی افراد گردد. در صورت تخلف از آن، فرد هنجارشکن تلقی شده و از جامعه طرد می‌شود. اهمیت این بحث وقتی روشن می‌شود که عرف، به داوری یک هنرمند یا یک اثر هنری بنشیند. در این حال است که می‌تواند اثر یک هنرمند را بپذیرد یا آن را ناهنجار دانسته و رد کند یا نفی آن را ضروری تلقی نماید. به‌طور کلی، عرف با تحمیل خود بر یک اثر هنری، از یک سو می‌تواند دوگانگی را برآفرینش هنری تحمیل کند و از سوی دیگر، هنر را به صورت ابزاری برای نهاد جامعه درآورد و پیشگامی هنر را نادیده بگیرد و یا تخیل هنرمند را تحت نفوذ خود درآورده و مانع آزادی تخیل او شود. بر این اساس، هنر در تعامل خود با عرف، با سه مشکل اساسی روبرو خواهد بود:

الف- تحمیل سرشت دوگانه

درک مسئله رابطه هنر و زندگی جمعی و تاثیر متقابل آن دو بر یکدیگر، در آفرینش هنری اهمیتی بنیادین دارد. در این بررسی است که اهمیت خلاقیت‌های فردی، در مقایسه با تاثیرات اجتماعی در جریان آفرینش هنری، روشن می‌شود. اینکه این خلاقیت چگونه ممکن است با تجربه جمعی ارتباط برقرار کند، برآن تاثیر بگذارد و با آن تاثیر بپذیرد.

به عقیده دورکیم، هر جامعه‌ای توازنی شکننده و متزلزل، اما مثبت میان گروه‌ها، گرایش‌ها، خلیات و خواسته‌های موجود در بطن خود به‌وجود می‌آورد. هنگامی که ساختارها به این‌گونه ثابت هستند، انسان نمی‌کوشد مرزهایی را که جامعه به دور او کشیده و او درون آنها بزرگ شده است، در هم بریزد. اما اگر این ساختار بر اثر جنگ یا صلح با جامعه‌ی دیگر یا پویایی درونی جامعه دستخوش تغییر شود، مردم دچار آشفتگی می‌شوند و ارزش‌ها، اعتبار خود را از دست می‌دهند. این وضعیت به بی‌هنجاری می‌انجامد و مردم از قید هنجارهایی که تا آن زمان خواسته‌های خود را بر اساس آن‌ها مهار کرده یا نظم می‌دادند، آزاد می‌شوند و ناگهان خود را با تمایلاتی نامحدود روبرو می‌بینند. در این مرحله، زندگی روحی انسان‌ها آهنگ تندتر و ژرف‌تری می‌یابد، زیرا نیروی انسان صرف این نمی‌شود که بکوشد

زندگی فکری خود را با این یا آن الگو منطبق کند. انسان از آنچه بوده است فراتر رفته و تصویر تازه‌ای به خود می‌گیرد که این حالت از شرایط آفرینش‌های هنری است. بر این اساس، هنر به آن سطح از زندگی اجتماعی که ایده‌های متداول را در آن می‌یابیم مربوط نمی‌شود، بلکه نمایانگر کار فردی است که مناسبات انسانی را به زیر سؤال می‌برد؛ فردی که انزوا می‌یابد و این امکان را به وی دهد تا اشکال تازه‌ای از رابطه را جستجو کند.

پس تحقق هنر در عینیت جامعه، نشانگر این واقعیت است که آفرینش هنری با دوگانگی انکارناپذیری روبرو است. چون از یک سو هنر به مثابه بخشی از توازن شکننده جامعه، خواسته و ناخواسته فارغ از تعامل و توازن ضروری ساختارهای موجود در جامعه نیست و نمی‌تواند براساس دلایل زیر به‌طور مطلق از عرف جامعه بیگانه یا با آن در تعارض باشد:

۱- درواقع اگر آفرینش هنری با واقعیت، اعم از عرف‌ها و عادت‌ها مرتبط نباشد، یک رویاپردازی حسرت‌آمیز خواهد بود. تنها عامل تضمین موفقیت هنرمند، این است که تا چه حد توانسته است گروهی از مردم را متقاعد کند تا او را باور کنند و کارش را بفهمند و به آن واکنش مثبت نشان دهند؛ از این رو هنرمندان در یک جامعه نمی‌توانند به ارزش‌های حاکم بر جامعه بی‌تفاوت باشند. آنچه هنرمند را به خود مشغول می‌دارد، این است که نمی‌تواند واقعیتی را که می‌خواهد بیان کند. واقعیت‌ها یک بار توسط جامعه تغییر می‌یابند و بار دیگر توسط هنرمندان.

۲- هنر در جامعه تولید می‌شود و هنرمند نماینده اندیشه زمانه خود است و هدف هنرمند، برانگیختن حساسیت‌های اخلاقی، احساسات و قارآمیز و تهذب‌جویی انسان است. پس لازم است هنر نگاهی به عرف و عادت، به‌ویژه عرف و عادت دینی جامعه داشته باشد و هنرمند نمی‌تواند در یک جامعه دینی، بیگانه از عرف و عادت حاکم بر جامعه نقش آفرینی کند. جهت هنر را عرف تعالی جوی جامعه تعیین می‌کند و در نقطه مقابل، هنر نیز، پیش از هر عامل دیگری در تلقی عرف تاثیر گذاشته و آن را دگرگون می‌کند.

۳- هنر بر احساس زیبایی‌شناسی استوار است و احساس زیبایی‌شناسی نیز به‌طور کلی به حافظه، عشق، سیاست و مانند آن مربوط می‌شود که آن‌ها هم در بردارنده عرف و عادت حاکم بر جامعه هستند. هنر به‌عنوان یک پدیده اجتماعی، به گونه‌ای ژرف، ریشه در زندگی انسان‌ها دارد؛ مرتبط با عادات، ارزش‌ها و عرف حاکم بر جامعه است و خود تا حد زیادی متأثر از همه آن‌هاست. به همین دلیل هنر به نوبه خود عرف‌ها و عادت‌ها را در خود نشان می‌دهد. در نقطه مقابل نقش موثر عرف و عادت در شکل‌گیری هنر، نباید از یاد برد که تجربه هنری همراه با تعبیرهای عرفی و عادی، به مثابه دل بستن به رویای همبستگی مسلکی است که دسته‌های کوچک به اعضای خود



منفی لابشرط است؛ چیزی که به هنر جهت می‌دهد، جهان‌نگری انسان‌ها و فهم بنیادین آنها از عالم و آدم است.

ج- منع تخیل هنرمندانه

آیا هنرمند لازم نیست حضور خود را به صورت معنی‌داری نشان دهد و توقعات، تعارضات و دیدگاه‌های خود را انتقال دهد؟ آیا او نباید با عرف‌های حاکم بر جامعه خود به مقابله برخاسته و با طبقه‌بندی‌هایی که جامعه بر او تحمیل می‌کند، سر ستیز داشته باشد؟ آیا این عوامل نگاه مردم به دین را از حالت استاتیک به دینامیک تبدیل می‌کنند؟ آیا او نباید مشارکتی را به وجود آورد که خود جامعه نمی‌تواند ایجاد کند؟ در نتیجه هیچ هنرمندی نباید فقط حکایتگر عرف جامعه خود باشد؟

تردیدی نیست که منبع اصلی تولید هنری، بینش و تفکر هنرمند و چگونگی ارتباطی است که او با جهان پیرامون و پدیده‌ها برقرار می‌کند. آیا وقتی که خیال تهی از هوا و جهل است، همان آفرینش را خواهد داشت که در دام این موانع اسیر است؟ باید دید موانع تخیل هنرمندانه چیست؟ باید دانست تخیل هنرمند با چند مشکل اساسی روبه‌رو است:

- ۱- گرفتار شدن در نگاه آکادمیک. هنرمند، آگاهانه باید به فراسوی نگاه آکادمیک دست‌یابد تا از خلاقیت و ابداع باز نماند.
- ۲- گروه‌های اجتماعی با کوشش پیگیرانه می‌کوشند تا نیروهای طبیعی را به صورت تعبیرهای طبقه‌بندی‌شده و سپس به صورت نشانه و نماد درآورند؛ نیروهایی که به خود آنها نمی‌توان دست یافت و تنها از طریق آثاری که بر جامعه می‌گذراند قابل درک هستند. باید به سمت ترکیب نشانه‌ها و تولید خلاقیت‌های نو حرکت کرد. باقی ماندن در نشانه‌ها، هنر را از پویایی بازمی‌دارد.
- ۳- تمایز برداشت‌ها؛ هنرمندان در فهم عرف دین عصر خود از یک سطحی برخوردار نبوده‌اند، به این دلیل آنها را می‌توان به دسته‌های گوناگون تقسیم کرد. چنان‌که همه آنها موفق به درک جامع عرف و نسبت‌ها و ارزش‌ها نشده‌اند و تنها افراد اندکی هستند که به این سطح نایل می‌شوند و ما می‌توانیم به راحتی تشخیص دهیم که سیستم فکری هنرمندان هر دوره‌ای چقدر حکایتگر عرف حاکم بر یک جامعه است و چقدر با محیط جامعه ناسازگاری داشته است. هنرمندان یا روایتگر قدسی بودن عناصر و نمادهای دینی هستند یا روایتگر رابطه مردم و دین؛ آنها مردم را به صورت کسانی به تصویر می‌کشند که در آیین‌های مذهبی شرکت دارند، اما تاثیر قدسی دین بر مردم در ابعاد مختلف فرهنگی و سیاسی در آثار هنری شیعه به فراموشی سپرده شده است؛ گو اینکه مردم وجود ندارند. حتی آنجا هم که از مردم سخن به میان می‌آید،

ارائه می‌کند. همه صاحب‌نظران می‌دانند که آفرینش هنری محصول شبکه پیچیده روابط انسانی و گروه‌های اجتماعی موافق یا مخالف است؛ با این حال یک آفرینش اصیل هنری نمی‌تواند توجیه‌گر چیز دیگری جز خودش باشد. به این منظور، هنرمند واقعی باید از هرگونه ملاحظه مالی، سیاسی یا ایدئولوژیک خود را دور نگاه‌دارد. توجه به نکات زیر نشان می‌دهد که آفرینش هنری با همه شکل‌هایی که به خود می‌گیرد، هیچ‌گاه نمی‌تواند به درکی که ما در زمان حاضر از آن داریم، محدود گردد:

- ۱- رابطه هنر و عرف اگر به معنی تاثیر دائمی و یک‌جانبه عرف و عادات بر هنر باشد، این یک فاجعه است. رهایی هنر و دستیابی جامعه به نوآوری‌های هنری و بهره‌گیری از آثار مفید آن وقتی ممکن خواهد بود که جامعه تحمیل آرای خود به آفرینش هنری را به یک قاعده تبدیل نکرده باشد. هنر اگر درست فهمیده شود، ضمن تعامل سازنده با عرف، جهت مناسب آن را با مقتضیات زمان و مکان به مثابه یک عنصر کاشف و هادی روشن خواهد کرد.
- ۲- نقش هنر، نقش ابداع و رهبری است، نه تقلید و پیروی. همه چیز با آن شروع می‌شود و همه چیز به آن پایان می‌یابد؛ جایگاه طبیعی هنر این است. هنر در شمار معدود معارف بشری است که می‌تواند با جهان غیب ارتباط برقرار کند و از انحلال در ماده و پدیده‌های مادی دوری کند. هدف اصلی هنر مکاشفه از راه تخیل و احضار زیبایی‌های جهان غیب در جهان شهادت است. هنر از راه برقراری ارتباط میان دو جهان غیب و شهادت، تنگنای زندگی مادی و تکرر آن را برای انسان امکان‌پذیر می‌کند. ایفای این نقش، با پیروی از عرف و ارزش‌های حاکم و گذرای یک جامعه خاص ممکن نخواهد بود.

ب- ابزاری شدن هنر

در کنار دوگانگی ذاتی یک آفرینش هنری، مسئله دیگر استفاده ابزاری از هنرهاست. هم‌اکنون هنرهای دینی مثل تعزیه‌خوانی، براساس تنوع عرف‌ها در ایران تنوع یافته است، تا جایی که در هر یک از مناطق فرهنگی، هنرهای آیینی با عادات و رسوم مردم آنجا درآمیخته و شکل خاصی به خود گرفته است و با توجه به نیاز منطقه و دگرگونی عرف‌ها، هنرهای آیینی متغیر شده‌اند. گاهی این هنرها حالت حماسی یا شادمانی دارند و می‌توانند از راه میانجیگری دین با جامعه به حیات مردم جهت داده و امیدواری و حس مبارزه را در آنها تقویت کنند و گاهی نیز به عاملی برای نومیدی و پذیرش ظلم و تخدیر تبدیل شده و اسباب بیگانگی مردم از روح دین و اهداف بلند آن می‌شوند. این دوگانگی بهره‌گیری از هنر، نشان می‌دهد که هنر خود نسبت به هر دو جهت مثبت و



مردمان گذشته‌اند؛ مردمانی که اهل سعادت یا شقاوت بوده‌اند و امروزه وجود خارجی ندارند. باید دید منشأ این معما کجاست؟ آیا تفکر شیعی چنین الزاماتی را بر جامعه و بر ذهن و زبان هنری تحمیل کرده است؟ هنرها به‌ویژه هنرهای آیینی از مدار تند و تیز فراز و فرودهای تاریخی بسیاری عبور کرده و سیاست‌ها و حکومت‌های زیادی علایق و تعلقات خود را بر آن تحمیل کرده‌اند و آنها عموماً به فضای تقيه کشیده شده‌اند. آنان در واقع با دو مانع متولیان موجب‌بگیر دینی و عوامل حکومت‌ها مواجه بوده‌اند. بر این اساس، هنرمندان در تاریخ کوشش‌های هنری خود با گوهر دین مشکلی نداشته‌اند؛ مشکل آنها با متولیان دینی و قرائت‌هایی از دین است که دین را نه به‌صورت پویا بلکه ایستا می‌بینند و همین تفکر، هنر را در هزاره گذشته مصلوب کرده و مانع عروج و ابداع آن شده است. ما می‌توانیم این گزاره را در پرتو واقعیات تاریخی گذشته و اکنون دنبال کنیم. همه هنرهای مذهبی نماینده دوره‌های تاریخی هستند؛ یعنی هنرها از یک سو بر ملاکننده تخیل هنری هنرمند هستند و از سوی نیز تعامل هنر و عرف، کامیابی‌ها و ناکامی‌های زیادی را در طول تاریخ شاهد بوده است. به‌عنوان نمونه، از میان هنرها می‌توان به هنر معماری اشاره کرد که توانسته است روایتگر مناسبی برای اغراض معنوی و اصول اخلاقی آیین‌ها شود؛ اما بیشتر هنرها محمل مناسبی برای انتقال معانی دینی نبوده‌اند، به همین دلیل در میان هنرهای رایج در ایران، تعداد مشخصی از هنرها مثل خوشنویسی و موسیقی با عرف حاکم بر جامعه سازگاری و همزیستی داشته‌اند ولی بعضی از هنرها از جمله پیکرتراشی و نقاشی، از برقراری ارتباط جدی مهجور مانده‌اند.

پی‌نوشت:

۱- Status

۲- جمیل صلیبا، واژه‌نامه فلسفه و علوم اجتماعی فارسی، عربی، فرانسه، انگلیسی، آلمانی، لاتین (ترجمه صادق سجادی و کاظم برگ‌نیسی)، انتشارات وحیدی، ۱۳۷۰، ص ۳۲۹

۳- در گذشته عرف و عادت را معادل هم به کار می‌بردند، با این تفاوت که عرف را در مورد گفتار و عادت را در مورد رفتار به کار می‌بردند. ولی از نظر عده‌ای از فلاسفه اجتماعی، «عرف» پدیده‌ای بیرونی است که در صورت تکرار، در افراد تثبیت می‌شود؛ اما «عادت» پدیده‌ای بیرونی و درونی است و گاهی در همان مرحله اول در فرد تثبیت می‌شود.

۴- همان ص ۳۳۱

۵- Mores

۶- آبرکرامبی نیکلاس و دیگران، فرهنگ جامعه‌شناسی، ترجمه حسن پویان، انتشارات چاپخش، ۱۳۶۷، ص ۲۴۷

منابع:

- ۱- جمیل صلیبا، واژه‌نامه فلسفه و علوم اجتماعی فارسی، عربی، فرانسه، انگلیسی، آلمانی، لاتین (ترجمه صادق سجادی و کاظم برگ‌نیسی)، انتشارات وحیدی، ۱۳۷۰
- ۲- درآمدی بر حقوق اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، انتشارات اسلامی قم، ۱۳۶۴
- ۳- مظفر محمدرضا، اصول الفقه، المجلد الثانی، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان
- ۴- رنه داوید، نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر، ترجمه حسین صفایی و دیگران، مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۶۴
- ۵- جهت مطالعه بیشتر ر.ک. به: محمدرضا ضیایی بیگدلی، کتاب اسلام و حقوق بین‌الملل، ۱۳۶۶
- ۶- آبرکرامبی نیکلاس و دیگران، فرهنگ جامعه‌شناسی، ترجمه حسن پویان، انتشارات چاپخش، ۱۳۶۷

کشف نقطه نسبت

برای جست‌وجوی راه حل این اشکالات اساسی باید دید نقطه ارتباط دو جریان ابداع هنری و عرف کجاست؟ آیا در تعامل عرف و هنر باید به صورت تک‌ساحتی با هنر برخورد کرد و فقط یکی از دو طرف را برگزید؟ یا اینکه می‌توان به قدر جامعی دست یافت که ضمن حفظ حالت ابداعی هنر، مانع تعامل آن با عرف نشود؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت؛ در میان عوامل مولد فرهنگ، دین اصلی‌ترین عامل ارتباط هنر و عرف است و نسبت عرف و هنر تا حد قابل توجهی به نوع تلقی رسمی دین از هنر مربوط می‌شود. دین این توانایی را دارد که میان تحلیل هنری و عرف حاکم بر یک جامعه مذهبی ارتباط مولد برقرار کند، اما باید دقت داشت که هر فهمی از دین نمی‌تواند به آن رابطه مولد دست یابد.